

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و  
صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين  
المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و  
اللجنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

حلول روز دوازدهم بهمن آغاز دهی مبارک‌ه‌ی فجر را خدمت هم‌ه‌ی شیعیان و موالیان  
اهل‌بیت(ع)، رهبری معظم تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که خدای متعال همان‌طور که  
بنیاد این حرکت از طرف مرحوم امام قدس‌سره و مردم وفادار به اسلام و اهل‌بیت(ع) با  
نیت خالص و برای دفاع از اسلام و پیاده شدن احکام نورانی اسلامی تحقق یافت و خدای  
متعال هم به وعده‌ی خودش وفا فرمود که «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَيِّتْ أَعْدَاءَكُمْ»  
(محمد/7) ان‌شاءالله این انقلاب به آن آرمان‌ها و اهداف والایش نائل بشود ان‌شاءالله و  
پیوسته در طریق حق و طریق اسلام و اهل‌بیت علیهم السلام باشد، کاستی‌ها و  
اعوجاج‌هایی که وجود دارد ان‌شاءالله برطرف بشود و ان‌شاءالله تبارک و تعالی این پرچم  
به‌دست رهبر عظیم‌الشان ان‌شاءالله به خدمت مولایمان حضرت بقیه الله الاعظم  
ارواحنا فداه که آن انقلاب جهانی را ان‌شاءالله برپا خواهند فرمود و امیدواریم که هم‌ه‌ی  
ما هم جزء یاوران آن بزرگوار در آن انقلاب بزرگ جهانی ان‌شاءالله باشیم و شهادت در  
راه خودش را هم در رکاب مبارک آن حضرت خالصاً لوجهه الکریم من دون الشک و  
الشبهه و ربا و السّمعه» ان‌شاءالله نصیب ما بفرماید ان‌شاءالله.

از دیر شدن امروز هم باز خیلی معذرت می‌خواهم هم‌چنین دیروز، گاهی یک چیزهایی  
پیش می‌آید که آدم نمی‌تواند کاری بکند.

بحث در این بود که اگر شک کردیم که آیا تکالیف مشروط به دخول در متعلقش، باید  
دخول در محل ابتلاء داشته باشد یا نه، حالا در مسأله‌ی اصولیه یا در بنحو شبهه‌ی مفهومیه  
بعد الفراغ از این‌که این شرط هست در مواردی که شک می‌کنیم که آیا بنحو شبهه‌ی  
مفهومیه که این‌جاها را هم می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟

خب دو نظر در مقام بود نظر محقق خراسانی قدس‌سره این بود که تمسک جایز نیست و  
این را هم تقویت کردیم؛ نظر دوم این بود که جایز است که سار الیه المحقق الخوئی و  
المحقق النائینی قدس‌سرهما.

برای قول به عدم جواز تمسک، خب یک وجه وجهی بود که مرحوم محقق خراسانی بیان  
فرمودند، وجه دوم وجهی بود که عرض شد در جواب از فرمایش محقق خوئی و اشکال  
ایشان به محقق خراسانی که در این موارد ما اصلاً شک می‌کنیم در تحقق ظهور و چون  
شک در تحقق ظهور داریم پس بنابراین به چی تمسک بکنیم؟ در این موارد متمسکی  
وجود ندارد، یعنی محرز نیست وجود متمسکی که بتوانیم به آن تمسک بکنیم. محقق شهید  
صدر قدس‌سره که ایشان هم از کسانی است که می‌فرمایند حق با محقق خراسانی

است و لا يجوز التمسك، ایشان هم به وجوه ثلاثه‌ای تمسک فرمودند که البته دو وجهش علی مینا هست و یک وجهش علی مینا المحقق الاصفهانی ولو مینا را قبول نداشته باشد.

بیان اول ایشان که می‌شود درحقیقت دلیل سوم ....

س: ....

ج: یک تمه‌ای دارد حالا بعد آن را عرض می‌کنیم.

بیان ایشان این هست که می‌فرمایند این شک در ما در مقام درحقیقت ولو بنحو شبهه‌ی مفهومیه طرح می‌شود اما بازگشت آن به شبهه‌ی مصداقیه است و تمسک به عام و دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی خود دلیل قولاً واحداً جایز نیست و این‌جا بازگشت آن به همین است.

توضیح مطلب این هست که درحقیقت این‌جا اگر ما شک می‌کنیم که دخول در محل ابتلاء لازم هست یا نه و یا این دخولی که شرط هست اصلش مثلاً این مقدار را هم می‌گیرد یا نه؟ فرض کنید خب می‌دانیم اگر طرفی مثلاً در آن طرف کره‌ی زمین باشد این حتماً خارج از محل ابتلاء است و اگر ما شک کردیم که آیا این کاسی که پیش ما هست منتجس شده یا آن کاسی که آن‌ور کره‌ی زمین است این مسلم خارج از محل ابتلاء است. و اما اگر شک کردیم این کاسی که پیش ما هست یا کاسی که مثلاً در پاکستان است که حالا خیلی فاصله ندارد، دو ساعت و نیم مثلاً پرواز دارد و فلان و این‌ها، این‌چی؟ خب این بنحو شبهه‌ی مفهومیه مثلاً شک داریم که این‌جا هم خروج از محل ابتلاء صادق است یا صادق نیست؟ ایشان می‌فرمایند که خب خود عنوان دخول در محل ابتلاء یا خروج از محل ابتلاء این عنوان که در ادله‌ی شرعیه اخذ نشده که ما بگوییم شبهه‌ی مفهومیه دارد بلکه آن چیزی که در واقع این‌جا قید برای حکم هست قیح عقلی است، قیح بودن است. و اگر می‌گوییم داخل در محل ابتلاء باید باشیم برای خاطر این است که این قیح پیش نیاید یا اگر می‌گوییم آن‌جایی که خارج از محل ابتلاء است استثناء شده تخصیص خورده برای این‌که آن قیح پیش نیاید. پس کأنّ مولا این‌جوری گفته لا تشرب خمری که خطاب به حرمت نسبت به آن خمر قیح نیست. خمری را حرام می‌کند، می‌گوید خمری را ننوش که نهی از نوشیدن آن قیح نیست یا خمر ننوش الا آن خمری که نهی از نوشیدن آن قیح است، یکی از این دوتا. پس اصلاً آن خمری که متعلق حکم شده یک قید دارد، قید لبّی عقلی دارد و آن خمری که خطاب کردن نسبت به او قیح نیست. و چون این دلیل دلیل لبّی است و حافّ به کلام است پس بنابراین از اول کلام به این شکل منعقد می‌شود، مفادش این می‌شود، برداشت عرفی از او این می‌شود. و وقتی این‌طور شد اگر ما الان شک داریم این خمری که مثلاً در پاکستان است این قیح است خطاب نسبت به او یا قیح نیست؟ شک در مصداق خود این دلیل داریم می‌کنیم، این‌جا درحقیقت شک در شبهه‌ی مصداقیه‌ی در مخصص نیست، مخصص منفصل، آن‌جا بله حالا محل کلام است، اکرم العالم بعد یک دلیل منفصلی بیاید بگوید لا تکرّم الفاسق، لا تکرّم الفاسق من العلماء، بعد حالا شک می‌کنیم زید فاسق است یا فاسق نیست؟ که آیا مصداق لا تکرّم الفاسق من العلماء هست یا نیست؟ آن‌جا خب مثلاً گفته می‌شود عده‌ای می‌گویند بله تمسک به عام باید کرد، چون عام که این را گرفته و در آن حجت خاص که نمی‌دانیم این را می‌گیرد یا نمی‌گیرد، تمسک به دلیل خاص، تمسک به دلیل در شبهه‌ی ... خودش است، پس تمسک به این جایز نیست تمسک به عام می‌کنیم. این‌جا جای این حرف‌ها هست ...

س: .... عام آن جا اتفاق افتاده؟

ج: بله؟

س: عام ما معنون شده دیگر؟

ج: حالا شده یا نشده اختلاف است دیگر، آقای آقاضیا می‌گوید نشده، آقای نائینی می‌گوید شده، این‌ها اختلاف است.

این‌جا به خدمت شما عرض شود که... اما اگر آن مخصص ما درحقیقت متصل بود، مثل این‌که از اول مولا گفت «اکرم العالم غیر الفاسق»، این‌جا دیگر تمسک به اکرم العالم غیر الفاسق نسبت به این زیدی که شک داریم عند الکل جایز نیست، چون اصلاً نمی‌دانیم این فردش هست یا فردش نیست با این قیدی که دارد. در این‌جا هم همین‌جور می‌شود، پس «لا تشرب الخمر» درحقیقت یعنی لا تشرب آن خمری که خطاب به آن قبیح نیست و ما الان نمی‌دانیم این خمری که در پاکستان است خطاب به آن قبیح است یا قبیح نیست...

س: بیان شهید صدر الان اتصال قرینه و .... که به خاطر لئیه در آن هست تصحیح کرد یا از شبهه‌ی مفهومی خارج کرد شبهه‌ی مصداقیه‌اش کرد؟

ج: هر دو شد دیگر، به این بیان توضیح ...

س: نه اصلاً .... اصلاً کدام نیاز است؟ شبهه‌ی ...

ج: هر دو نیاز است ...

س: شبهه‌ی مفهومی هم اگر متصل باشد کافی است ...

ج: بله؟

س: ایشان آن‌چه که نیاز دارد برای این‌که حرف به عدم چیز را بزنند، بگویند که عدم جواز تمسک، فقط اتصال را درست بکند کافی است، این شبهه‌ی مفهومی می‌شود ...

ج: نه حالا توضیح می‌دهم نه نه نه، ولی ...

س: اتصال را باید درست کند که لئیه بودن قرینه استهجان و لغویت که هاف است این اتصال را درست می‌کند و تمسک به قرینه ... اطلاقی منعقد نمی‌شود که شبهه مفهومی باشد چه شبهه‌ی مصداقی باشد ...

ج: بله دارم توضیح می‌دهم.

خب ایشان فرمود که خود عنوان دخول در محل ابتلاء این که قید نیست که شما بگویید این برای ما مفهوماً چی دارد؟ تردد در آن هست، مشکوک است بین اقل و اکثر، این که نیست. آن‌که درحقیقت قید در این‌جا هست آن چی هست؟ آن قبیح بودن خطاب نسبت به آن است، این عنوان است، عنوان قبیح بودن خطاب نسبت به، این عنوان مجمل نیست، اجمال مفهومی ندارد، این واقعیت اجمال مفهومی ندارد. پس درحقیقت آن چیزی که این‌جا قید برای متعلق تکلیف و حکم هست یک امر واضح الجوانب است که قبیح هست خطاب نسبت به او یا قبیح نیست خطاب نسبت به او، این است، این‌که از نظر مفهومی

مردد نیست مجمل نیست. معنایش معلوم است برای ما یعنی چی، انما الکلام در این است که این مصداق این هست یا نیست؟ این که در پاکستان است، خمری که در پاکستان است مصداق این هست یا نیست؟ پس در واقع شک ما در این موارد ولو در کلمات بزرگان به عنوان شبهه‌ی مفهومی مطرح شده، این در واقع شک در شبهه‌ی مفهومی نیست بالدقه، بلکه بازگشت آن به چیست؟ به شک در مصداق است و این جا می‌خواهیم تمسک به دلیل کنیم در شبهه‌ی مصداقیه‌ی خود دلیل نه در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصص دلیل. و حالا چرا می‌گوییم خود دلیل؟ به خاطر این که این قید یک قید لَبّی واضح ارتکازی است که در حقیقت همراه کلام است، با کلام است، متصل به کلام است مثل قید ملفوظی می‌ماند که خودش بیاید توی کلام؛ مثل این است که اصلاً مولا این جوری بگوید، بگوید «لا تشرب الخمر الذی لا تقیح الخطاب بالنسبة الیه» این جوری بگوید. این توضیح بیان ایشان است، حالا بعضی چیزها را به آن اضافه کردیم برای ایضاح و روشن شدن مطلب. این بیان اول ایشان، خب حالا این بیان را می‌توانیم قبول کنیم بگوییم این بازگشتش در حقیقت به آن است؟

عرض می‌کنم به این که در بین عقلاء و عرف بعض قیود ولو ثبوتاً لازم است اما احراز آن‌ها به عهده‌ی متکلم است و کلام مقید به آن‌ها نمی‌شود تا تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه دلیل بشود. مثلاً تکلیف حتماً بر چیزی می‌تواند تعلق بگیرد که ملاک داشته باشد، گنره و گزاف نباشد، حالا اگر در واجبات است مصالح داشته باشد، در محرمات است مفسده داشته باشد، باید این جوری باشد. این امری است که یحکم به العقل در عرف و العقلاء که به گزاف امر کردن یا نهی کردن این غلط است. اما این را قید برای متعلق نمی‌بینند تا قهراً جایی که شک می‌کنند مصلحت دارد یا مصلحت ندارد، می‌گویند نمی‌توانیم تمسک کنیم. یعنی مولا حرفش این نمی‌شود که لا تشرب خمری که مفسده دارد تا بعداً ما بگوییم مثلاً یک خمری که خیلی آب توی آن ریختیم خیلی رقیق شده حالا نمی‌دانیم دیگر آن مفسده را دارد یا ندارد؟ مثلاً فرض کنید. این جا می‌گوید مولا باید وقتی می‌گوید «لا تشرب الخمر» باید خودش اعراض کرده باشد، این به عهده‌ی او هست، لابد کرده که دارد می‌گوید خمر ننوش. آن چیزهایی که مربوط به مبادی حکم می‌شود چه مصالح، چه مفاسد، چه حُسن، چه قبح، هرچی مربوط می‌شود به مبادی حکم آن‌ها در حقیقت قید برای حکم نیستند به معنای این که در ضابطه‌ای که می‌خواهد متکلم به دست مأمورینش بدهد او را مأخوذ کند در خطابش، در حکمش، در دستورش. بلکه آن‌ها وظایف خود گوینده است، خود آمر و ناهی است که آن‌ها را احراز کند، بر طبق آن احرازی که می‌کند کلامش را قرار بدهد، اگر قید لازم است قید بزند ....

س: آمر و ناهی نه مخاطب ...

ج: نه خود آمر و ناهی ...

س: فرمودید که آمر و ناهی نیاز نیست که مهفوف کنند کلامش را به قید در متعلق ...

ج: نباید ...

س: .... الان قبلیش این جوری گفتید، الان عوض کردید ...

ج: نه نه یک جور گفتم ...

س: ..... فرمودید مخاطب وظیفه دارد این کار را بکند ...

ج: بله؟

س: فرمودید به عهده‌ی مخاطب است احرازش ولو گوینده قید ...

ج: نه گفتیم اگر کلمه‌ی مخاطب، نه احرازش وظیفه‌ی گوینده است، آمر است، ناهی است، قانون‌گذار است، مبادی حکم را او باید احراز بکند ...

س: نه نه در ما نحن فیه که ... مخاطب بفهمد که خارج از محل ابتلاء هست پس قبیح است پس تکلیف ندارد که مخاطب احراز می‌کند گوینده قید نمی‌زند که، گوینده اگر قید باید بزند پس می‌شود تمسک به آن در شبهه‌ی مصداقیه ...

ج: نگفتیم قید، بعد گفتیم قید نمی‌زند باید خودش احراز کند ...

س: توی ملاک بله ...

ج: خب همین را داریم می‌گوییم دیگر، مبادی که ملاکات است، مصالح و مفاسد است، حُسن و قبح است و امثال این‌ها باید خودش احراز کند و این قید کلام قرار نمی‌گیرد؛ چون اگر این را بخواهد قید کلام قرار بدهد، این را بخواهند قید کلام قرار بدهند اختلال در امتتالات لازم می‌آید. مولا بگوید ... به چی؟ مثلاً مجلس الان بگوید که این کار را بکنید اگر مصلحت دارد، هر جا مصلحت دارد، خب یکی می‌گوید مصلحت دارد یکی می‌گوید ندارد؛ آن‌ها باید خودشان تشخیص بدهند بعد دیگر به‌طور مطلق بگویند یا اگر قید لازم دارد قید بزنند. در قانون‌گذاری، در امر و نهی این‌جوری است که مبادی بر عهده‌ی متکلم است و بر عهده‌ی آمر و نهی است، تشخیص مبادی که در همه‌ی افراد هست؟ در همه‌ی افراد نیست؟ در نفس طبیعت بلاقیه هست یا نه این طبیعت با فلان قید این مصلحت را دارد یا این مفاسد را دارد یا این حُسن را دارد یا این قبح را دارد؟

س: آخر انطباق مبادی به ما نحن فیه بعدش چیست؟ مبادی بله، مبادی می‌گوییم مصالح و مفاسد را خودش باید لحاظ بکند ربطی به من ندارد، من هم به عنوان عبد متمسک به ثبور و ظهور کلام هستم، پس ظهور محقق است من یتمسک و به این داعی عبد و مولا باید به این ظاهر عمل کنم، این مصلحت من را سنجیده خودش هرچی گفته من هم ....

ج: آهان این‌جا هم همین‌طور است ...

س: این من هستم و کلام .... کلام ظهور دارد، این‌جا این‌جور نیست کلام ظهور ندارد، این‌جا من کلام به قول حضرت‌عالی می‌فرمایید ما اصلاً این‌جا وقتی هاف کلام به چنین قرینیتی نمی‌دانم بابا پاکستان را گفته یا نه؟ غیر از مصلحت است، مصلحت یک مراد ....

ج: شما یک جای دیگر را می‌روید به یک جای دیگر ... بابا ما به آقای صدر داریم عرض می‌کنیم، آقای صدر این‌جا فرموده قید ما چی هست؟ قید لبّی ما چی هست؟ آن‌که لا یقبح خطاب به او، خمیری که لا یقبح الخطاب به حرمت شربش ....

س: .... این باز می‌گوید خطاب، می‌گوید خطاب ...

ج: بابا باید خود ... همین را داریم می‌گوییم ...

س: شما دارید مثال می‌زنید به ملاک و مناط ...

ج: این‌ها همه مبادی است، این‌ها همه مبادی است، مبادی ...

س: خطاب مبادی است؟

ج: بله این‌که این خطاب ...

س: خطاب مبادی نیست ...

ج: این‌که این خطاب من قبیح است؟ قبیح نیست؟

س: این مبادی نیست ...

ج: بابا فعل مولا هست باید خودش حساب بکند کارش قبیح است یا قبیح نیست ...

س: ... بله خطاب فعل مولا هست ...

ج: خودش پس باید حساب بکند قبیح است یا قبیح نیست؟

س: عرض ما این است شما می‌خواهید مثال بزنید به یک بدیهی که مناطاً اشکال دارد، این‌جا خطاباً مشکل دارد، ما این دوتا را برای ما شما باید ینتهی الی البدیهی کنید برای ما که بفرمایید آن هم که در مناط است یک منشئی دارد که آن منشأ و این صددرصد هم هست، این را باید ینتهی الی البدیهی کنیم. شما می‌گویید آقا از کجا این حرف ثابت می‌شود؟ چون در ملاک و مناط این حرف را می‌زنم، عرض می‌کنم خطاب مقامش با مناط و ملاک فرق می‌کند. شک در خطاب شک در مصداقیت می‌آورد، شک در مناط و ملاک این شک را نمی‌آورد شک در مبادی مولا است.

ج: مبادی دو جور است، دوتا مبادی داریم؛ یکی مبادی حکم است که وجوب، حرمت، هرچه، که این باید در متعلق باشد. یک مبادی این است که خود خطاب کار مولا هست، فعل مولا هست که می‌خواهد از او سر بزند. فعل مولا خودش چی می‌خواهد؟ مبادی می‌خواهد باز، اراده باید بکند، باید ببیند این خطابی که می‌خواهد بکند قبیح است؟ قبیح نیست؟ خود این مفسده نداشته باشد، خود این خطابی که می‌خواهد بکند مفسده نداشته باشد و هکذا. همه‌ی این‌ها اموری است که علی المولا این است که احراز بکند، همه‌ی این‌ها. پس بنابراین ...

س: فرقتش چیست؟ این‌جا را نفرمودید ...

ج: حالا در ما نحن فیه، حالا نمی‌گذارند که کلام به چیز برسد که، خیلی گسسته می‌شود این جوری.

و در ما نحن فیه این جوری است که شما می‌فرمایید که خطاب شما مقید است به این‌که آن خمری که قبیح نیست خطاب به حرمت او، این موضوع واقع شده. این را مولا باید خودش احراز کند و بر اساس او بیاید حکم بکند یا این‌که نه این را باید بدهد به دست عبد؟ بگوید من نمی‌دانم خمری که خطاب به او قبیح نیست آن‌ها را من حرام دارم می‌کنم حالا برو خودت بفهم.

س: هم خودش عبد هم مولا خودش ....

ج: این‌جا در این موارد، در این موارد عرف می‌گوید چی؟ می‌گوید خمر، پس معلوم می‌شود خمر هم که همه را شامل می‌شود، این طبیعت خمر است قید ندارد که، معلوم می‌شود خودش دیده مفسده دارد، هم نوشیدن‌ها مفسده دارد هم قبیح هم نیست خطاب به او. این کار خودش است، بر عهده‌ی خود گوینده است در این موارد. مثل این‌که اگر گفت که، به من گفت که به مردم یاد داد بگویند اللهم العن بنی امیه قاطباً، این معلوم می‌شود خودش فهمیده که، احراز کرده که همه‌ی این‌ها قابلیت لعن را دارند که دارد می‌گوید. دیگر من نیام بگویم این‌جا، بله این قید دارد، قید لئی دارد، یعنی آن بنی امیه‌هایی که این‌جوری نیست، چیز هستند، ملعون هستند و باید می‌شود به آن‌ها لعن کرد اما آن‌هایی که شاید مؤمن حسابی باشند آن‌ها را نمی‌خواهد بگوید، نه، از این کلام می‌فهمند عرف که همه‌ی این‌ها معلوم می‌شود این‌جوری هستند.

س: نه این عنوان را داریم

س: حاج آقا، یک سؤال پرسیم؟ شارع یک‌جا آمده گفته که «لا تأکل الرمان لانه حامض» یک‌جا دیگر «کل من الطیبات» گفته، ما این‌جا اگر شک بکنیم در این‌که یک چیزی که حامض هست و طیب هم هست؛ ما این‌جا شک بکنیم که آیا به خاطر طیب آن شیء بایستی بخوریم به معنای جواز یا به خاطر حمضش نباید بخوریم به معنای تحریم؛ آیا در این‌جا می‌آید شما این حرف را بزنید؟ چون‌که گفته این چیز را بخور، مثلاً فلان میوه را بخور پس من بروم بخورم. این‌جا می‌گوید آقا

ج: یعنی چی؟

س: چون من، به مثال عالم تطبیق می‌دهم. این‌جا می‌گوید چون من می‌دانم شارع گفته ملاک حمض بودن، حامض بودن برای من منع از اکل می‌کند ملاک را من این‌جا استیفاء می‌کنم حالا شک می‌کنم در مصداق که این‌جا حامض بودن ترجیح دارد یا که طیب بودن ترجیح دارد؟ این‌جا عبد می‌تواند تمسک بکند بگوید آقا من شک دارم

ج: بابا! آن‌جا ربطی به این‌جا ندارد. آن‌جا ...

س: حاج آقا، ... مقام به مثال شما این است. این‌جا من می‌دانم مولا استهجن، خطاب مستهجن را اراده نکرده، من می‌دانم. مثل «لأنه حامض» را که من می‌دانم حامض را اراده نکرده اما مثالی که شما می‌زنید کلی، طرف می‌آید نیش‌قولی برای خودش یک احتمالی می‌دهد می‌گوید آقا من نمی‌دانم مصلحت این چی هست

ج: پس سؤال...

س: وقتی نمی‌دانم فرق می‌کند با آن‌جایی که می‌دانم. این‌جا می‌دانم مستهجن است.

ج: پس سؤال؛ اگر این‌جور می‌خواهید بیان بفرمایید اگر جایی هم می‌گوید فلان چیز حرام است و شما در یک مواردی از آن‌که گفته حرام است شک می‌کنید مفسده وجود دارد یا نه؟ یا مفسده‌ی غالبه وجود دارد یا نه؟ اصل مفسده وجود دارد یا نه؟ یا مفسده غالبه وجود دارد؟

س: این‌ها چون منفصله است به عام احتیاج ندارد...

ج: نه، نه، نه، نیست؛ اصلاً این‌جا ...، مگر مولا نباید طبق ملاک حکم بکند؟ مگر نباید مقید نیست به این‌که ملاک داشته باشد؟

س: چرا

ج: پس چرا شما تمسک به دلیل می‌کنید؟

س: به خاطر این‌که منفصل است

ج: نه منفصل نیست؛ بابا! هر کسی می‌داند حکم بدون ملاک غلط است.

س: مثالش را چی فرمودید؟ یک‌بار دیگر بفرمایید

ج: می‌گوید لاتشرب المثلأ خمر. شما مگر نمی‌گویید «لاتشرب الخمر» در جایی درست است که ملاک داشته باشد؟

س: چرا

ج: پس بنابراین مقید است

س: بله

ج: بنابراین اگر یک‌جا شک کردیم این خمرهایی که مثلاً از فلان چیز درست می‌شود

س: این‌جا هم مقید را علم به آن ندارند. یک شک بدوی است...

ج: می‌دانم. می‌توانی تمسک کنی یا نه؟

س: ببینید آقا، این یک شک بدوی است من نمی‌دانم مثلاً این خمرها همه‌اش ملاک دارد یا بعضش ملاک دارد؟

ج: می‌دانم. پس به «لاتشرب الخمر» می‌توانی تمسک کنی یا نمی‌توانی؟

س: شیخنا! این‌جا فرق می‌کند

ج: عجب! این را جواب بدهید. می‌گویم می‌توانید به «لاتشرب الخمر» تمسک کنید یا نه؟

س: بله ...

ج: چرا؟

س: به خاطر این‌که این شک با آن شک فرق می‌کند

ج: چه شکّی فرق می‌کند؟

س: علماء به این تمسک می‌کنند

ج: بابا! قید لبّی دارد دیگه؛ یعنی لاتشرب خمری که مفسده دارد



س: پس خمر را اگر توی آن آب بریزی باید بتوانی بخوری دیگه؟

س: نه، من نمی‌دانم آب ریختن مانع می‌شود یا نه، اما می‌دانم مستهجن بودن مانع است

ج: عجب است!

س: می‌دانم مستهجن ...

ج: بابا اگر ملاک نداشته باشد، اگر مفسده نداشته باشد شک بکنی می‌تواند بگوید  
لاتشرب؟

س: شما از ابتداء در ملاکیتش شک دارید ملاک چیه، آن اصلاً ... مجهول مطلق است.  
این جا مجهول مطلق نیست، مستهجن ...

ج: می‌گویم مگر قید ندارد؟ قید لُبّی مگر ندارد که خمری که مفسده دارد حرام می‌کند؟  
خمری که مفسده ندارد که حرام نمی‌آید بکند که،

س: من هم الان آب ریختم توی آن؛ شک دارم مفسده دارد یا ندارد

ج: حالا این را چه می‌گویی؟ حالا آن جا ممکن است کسی درست بکند آب ریختی بگوید  
استصحاب بقاء مفسده می‌کنم.

س: نه، اصلاً

ج: اما جایی که اصلاً نمی‌دانم

س: دوتا موضوع شد اصلاً، ... آب ریختم که ...

ج: اصلاً نمی‌دانم اصلاً مفسده دارد از اول یا نه که بخواهم استصحاب بکنم؟ خب در آن جا  
چه می‌گویید؟ خب با این که قیدش لُبّی است. عقلاء این جا می‌گویند بابا این که ملاک دارد  
یا ملاک ندارد این به دست خودمان است، او باید احراز بکند. واگذار به ما نمی‌کند. ما  
آمدیم... آن که ضابطه دست ما داده گفته خمر اگر صادق آمد، این ضابطه است. آن که  
توی کلامش گفته این است. این اگر صادق آمد معلوم می‌شود خودش احراز کرده، اگر  
همه‌اش احراز نکرده باید بگوید خمری که مثلاً از فرض کنید که بگوید از خرماس، از  
انگور است. ولی خمری که مثلاً از شعیر است نه، آن را شامل نشود. این جاهایی که...  
این جا هم قیح هم همین است. آیا این خطاب به این قیح است یا قیح نیست؟ خودش باید  
احراز بکند نه دست من بدهد. او بگوید قیح است، او بگوید قیح نیست، او تمسک کند، او  
تمسک نکند. بنابراین این نسبت به این فرمایش ایشان.

فرمایش دومی که مرحوم شهید صدر دارند؛ دلیل دوم ایشان این است که فرموده فرض  
کنید شبهه هم مفهومی باشد و فرض کنید که در این شبهه مفهومی هم مخصص شما  
منفصل است، همه‌ی این‌ها را فرض می‌کنیم ولی در عین حال می‌گوییم و قائل هستیم به  
این که در شبهات مفهومی مخصص منفصل تمسک به عام جایز است اما در مانحن فیه  
می‌گوییم باز هم جایز نیست. مثلاً اگر مولا گفت «أكرم العالم»، در منفصل گفت «لاتكرم  
الفاسق» و فاسق مردد شد بین اقل و اکثر، مرتکب هر گناهی یا فقط مرتکب کبیره، و  
زید مرتکب صغائر است. این جا می‌گوییم آقا، تمسک به دلیل جایز است و بلکه واجب

است که اُکرم، چون ما مخصص را که نمی‌دانیم این را می‌گیرد یا نه؟ عام که می‌دانیم می‌گیرد زید را چون عالم هست. مخصص او نمی‌دانیم این را می‌گیرد یا نه؟ اگر مرتکب کبیره باشد این که کبیره انجام نداده که فقط صغیره انجام داده، پس به «اُکرم العالم» می‌توانیم تمسک کنیم. آن‌جاها بگوییم اما این‌جا نمی‌توانیم بگوییم چرا؟ «لما ذکرنا» در مباحث الفاظ در بحث عام و خاص که آن‌جا چه گفتیم؟ گفتیم که تمسک به عام در جایی جایز است که گوینده و مولا و عبد حال‌شان علی‌السواء نباشد در آن شک، در آن تردید، آن‌جا بله، تمسک جایز است اما جایی که مولا و عبد از نظر آن شک علی‌السواء هستند آن‌جا جایز نیست و مانحن فیہ از قسم ثانی است یعنی علی‌السواء است. یعنی این‌که ما از نظر ناحیه عقل نمی‌دانیم این‌جا قبیح هست گفت خطاب یا قبیح نیست؛ این امر که بین ما و بین مولا علی‌السواء است. عقلاً شک داریم دیگه، یعنی عقل این‌جا توی آن مانده نمی‌داند چه بگوید. چرا؟ چون این‌جا آن درحقیقت وجهی که، مخصصی که در مقام وجود دارد این است که آیا قبیح است یا قبیح نیست؟ یعنی از دیدگاه عقل این قبیح است یا قبیح نیست؟ نه عقل من، عقل او، عقل! این قبیح است یا قبیح نیست؟ ما این شک را داریم اما بخلاف آن‌جا، آن‌جا فاسق خب من نمی‌دانم معنایش چیه اما مولا که می‌داند معنایش چیست، او واقف به این است که دارد چه حکمی را جعل می‌کند، آن‌جا علی‌السواء نیستیم اما این‌جا علی‌السواء است و در مواردی که علی‌السواء است پس بنابراین آن‌جاها نمی‌شود به عام تمسک کرد. خب این یک مبنایی است که افاده در آن‌جا، این‌جا هم به آن اشاره فرمودند و فرموده در مانحن فیہ این‌جوری است پس اگر حتی ما بگوییم تمسک، این شبهه شبهه مفهومی است ولایرجع الی مصداقیه که در بیان اول‌مان گفتیم. و گفتیم که این‌جا چون منفصل هم هست کأنه آن‌جور ارتکاز مبین کذائی نیست کالقرینة المتصلة الحاقّة بالكلام هم حساب نمی‌شود تا شما بگویید که خب اجمالش سرایت می‌کند و انفصال دارد. اجمالش هم سرایت به او نمی‌کند. همه‌ی این‌ها را هم بگوییم در این‌ها می‌گوییم در مانحن فیہ ویژگی‌ای وجود دارد و آن ویژگی این بود که عرض شد. خب حالا این دیگه بحث مبنایی، کسی این مبنا را اگر در آن مبحث قائل بشود خب این‌جا می‌تواند همین براساس آن مبنا این‌جا این‌جور هم استدلال بکند.

س: الله... سبحانه و تعالی چه‌جوری شک دارد در این

ج: بله؟

س: الله... سبحانه و تعالی چه‌طور اگر

ج: عقل است دیگه، عقل نمی‌دانیم این‌جا چه می‌گوید؟ ببینید

س: نه، مصداقیه‌اش نه...

ج: ببینید؛ مولا بما

س: ... مفهومیه‌اش کنید. مصداقی که من نمی‌دانم حالا پاکستان نسبت به من چه‌جوری است آن نه، مفهومیه‌اش هم قبول داشته باشد شهید صدر، مفهوم استهجان در حدود و ثغوریش روی مولاست

ج: مفهوم استهجان هم نگویید تا استهجان

س: لغوئیت... حقوق می‌آورد، کار ندارم. خطاب قبیح، مولای حقیقی که عالم به همه چیز

است یعنی چی نمی‌داند... اصلاً جهل در مورد او راه ندارد. یعنی چی حد سواء است؟ بله، حوالی... عرفیه شاید بگوییم این حرف را

ج: ببینید؛ این‌جا مقام ربوبی

س: که حرفی ندارد...

ج: نه، این‌حالا، این مقدمه را هم شما اضافه بکنید حالا که عرف در برخوردش با خطابات شرعیه این‌جور نیست که آن‌جور محاسبه بکند که او...، مثل خودش، می‌گوید این‌جور جاهایی که من و گوینده با هم فرق نمی‌کنیم.

س: عرف حساب ...، اتفاقاً عرف اگر یک آدم یک دکتر پزشک متخصص یک حرفی بزند می‌آید می‌گوید نه، دکتر حالی‌اش نبوده چی گفته، این هم مثل ما عرفی است. این‌طوری می‌گوید؟ یا نه، می‌گوید دکتر است، حالی‌اش هست چه می‌گوید؟ این‌جا خدا را نعوذ بالله از یک دکتر کمترش می‌گیریم؟ ...

ج: حالا دیگه، حالا دیگه بیش از این من در این باب وارد نمی‌شوم. دیگه حالا این فرمایشی است که ... برمی‌گردد به ذات باری و ...، خب این بیان دوم ایشان.

بیان سومی هم دارند که حالا امروز دیر کردیم اقلماً این را هم بگوییم که حالا این تمام بشود.

بیان سومی که ایشان دارند این است که شما با تمسک به اطلاق یا عموم چی کشف می‌کنید؟ بیش از این کشف نمی‌کنید که این گوینده به نظر او، در مرام او حرمت، جعل حرمت مثلاً برای آن طرفی که الان شک دارم خارج از محل ابتلاء هست یا خارج از محل ابتلاء نیست، آن‌جا قبیح است یا قبیح نیست، اگر دارد می‌گوید «لاتشرب الخمر» و اطلاق کلامش آن را هم شامل می‌شود خب این کاشف از این است که توی نظر او، توی مرام او، توی برداشت او، در نظریه او، این تکلیف در این‌جا امکان دارد، این مقدار دلالت می‌کند اطلاق، مازاد بر این که دلالت نمی‌کند که، و این مطلب کاشف نیست از این‌که واقعاً هم امکان دارد و درست است و تکلیف بواقع و به حمل شایع می‌تواند این‌جا باشد.

توضیح مطلب این است که اگر شما می‌گویید تکلیف یعنی جعل حرمت برای خارج از محل ابتلاء برای چی می‌گوییم ممکن نیست؟ عدم امکان جعل تکلیف برای خارج از محل ابتلاء، وجه آن تحصیل حاصل است. اگر گفتیم وجهش این است که ما علیه محقق الاصفهانی، خب اگر این را گفتیم. خب تحصیل حاصل امر محالی است. اگر مولا امرش هم بیاورد روی او؛ این این است که او خیال کرده اشکال ندارد. ولی اشکال نداشتن او درست می‌کند تحصیل حاصل را؟ غیرممکن را ممکن می‌کند؟ غیرممکن را ممکن نمی‌کند که، پس این‌جا واقع التکلیف استحاله اگر داشته باشد؛ با اطلاق؛ احراز نمی‌شود برای ما که تکلیف این‌جا هست. فوقش این است که می‌گوییم او خیال کرده می‌شود این‌جا، اشکال ندارد، کلامی را گفته که این‌جا را هم شامل می‌شود. اما شمولش نسبت این‌جا که واقع الحکم را برای ما درست نمی‌کند که، واقع الحکم در جایی است که امکان داشته باشد، تحصیل حاصل نباشد. واقع الحکم را درست نمی‌کند که. پس اگر دلیل شما این باشد... این هم بیان سومی است که حالا ایشان این‌جا فرموده است. این هم بخوانم، این، حالا این قسمتش را یک مقداری ...

«الوجه الثالث؛ ان غاية ما يمكن تحصيله بالإطلاق هو اعتقاد المولى و مرامه و اعتقاد المولى بما هو مولى ليس هنا مساوقاً مع إمكان جعل الحكم واقعاً» بما هو مولى نه بما هو عالم بالغيب، نه بما هو معصوم و این که خطا نمی‌کنیم؛ مولا بما هو مولا «و اعتقاد المولى بما هو مولى» که فقط آمر است، نهی است، کار به علم غیبش نداریم، کار به معصوم بودنش نداریم، کار به این چیزها نداریم «لیس هنا مساوقاً مع إمكان جعل الحكم واقعاً» اعتقاد او، مرام او، این مساوق نیست با امکان جعل حکم واقعاً «فلا یرد التمسک بالإطلاق لإثبات الحكم». با این که کلامش مطلق است پس حکم آن جاست؛ با این نمی‌توانیم چون اگر آن ممتنع است این اعتقاد است، این خیال است، این امکان را که درست نمی‌کند که، که حکمی باشد پس من لایزال شک دارم حکم هست یا نیست. پس اگر طرف حکم اجمالی شد این‌ور و آن‌ور، آن‌ور را شک دارم درحقیقت حکم هست یا نیست. حکم درحقیقت به این برمی‌گردد دیگه که آن، اگر آن نجس باشد یا آن ... باشد آن که حکم ندارد. اگر این باشد بله، ممکن است و این شک بدوی است درحقیقت؛ برائت جاری می‌کنیم. «و هذا مبنی» این بیان سوم ما هم مبنی است «علی فرض کون المحذور فی التکلیف بالخارج عن محل الابتلاء استحالة تحصيل الحاصل» این یک طرف. مع، از طرف دیگر «مع أن الحكم عبارة عن التحریک الحقیقی و بالحمل الشائع» نه این که بخواهد بیاید یک چیزی را جعل بکند همین‌طور بگوید، حکم واقعی، آن که به حمل شائع تحریک است، بعث است «كما یقوله المحقق الأصفهانی فانه حیث یصح ان یقال بان اعتقاد المولى بإمكان التحریک و التکلیف» که او خیال می‌کند دارد إفعال یا لاتفعلی که می‌گوید این دارد تحریک می‌کند، این دارد بعث می‌شود، این دارد حکم می‌شود، او خیالش هست؛ نه وقتی تحویل حاصل باشد این حقیقه حکم را ندارد، واقع حکم را ندارد، واقع‌البعث را ندارد ولو او دارد خیال می‌کند. این جور است. این قلب واقعیت که نمی‌کند خیال او که تحویل حاصل نباشد. یک چیزی حاصل است. مثل این که کسی مثلاً مالی خولیایی شده باشد، حالا خیال می‌کند این شیء نیست، هی می‌گوید این را محقق کن، محقق کن، خب این قابل محقق شدن نیست و این هی محقق کن، محقق کنی که او دارد می‌گوید حکم نمی‌شود باشد. این جا هم همین جور است. می‌فرمایند که «فانه حیث یصح ان یقال بان اعتقاد المولى بإمكان التحریک و التکلیف لا یجعله ممکناً حقیقه». پس وقتی که شما نمی‌دانی این امکان دارد یا امکان ندارد درحقیقت شک می‌کنی که این جا واقعاً حکمی وجود دارد، واقع‌الحکمی وجود دارد یا ندارد

س: توی فرض شک ... کافی نیست این اطلاق کلام مولا؟

ج: بله؟

س: توی این جا که ما شک داریم هم اطلاق کلام مولا کافی نیست؟

ج: کافی نیست دیگه، این جا همین است دیگه، این می‌گوید این خصوصیتش این است. ببینید؛ این‌ها یک نکاتی است که گفتم به جای، به درد این بحث این جا ولو این که فرضی است؛ چون یک نکته‌هایی این جا آقایان فرمودند و اعمال کردند، این‌ها یک چیزهای کلی است به درد خیلی جاها می‌خورد. یکی مثلاً همان که ایشان فرمود که در شبهات مفهومیه باید جاهایی می‌شود که فرق باشد بین مولا و ...، یا این جا الان دارد ایشان چه می‌گوید؟ ایشان می‌گوید اگر یک جایی امکان، در یک جایی شما چیه؟ احتمال استحاله می‌دهی...

س: احتمال استحاله می‌دهی چه جوری آن وقت

ج: وقتی احتمال استحاله دادی به اطلاق نمی‌توانی تمسک بکنی، این همان حرف آقای آخوند است دیگه، ایشان می‌گویند حق با آخوند است، یک بیانش هم همین ...، وقتی شما احتمال استحاله می‌دهی اطلاق اثری ندارد در این جا

س: این بیان مولای حقیقی

س: چرا اثر ندارد؟ احتمال مگر با امکان سازگاری ندارد؟

ج: بما هو مولاً نه بما هو ...

س: نه، اصلاً ما این را تفکیک نمی‌توانیم بکنیم که آخه؛ یعنی چه بما هو مولاً؟

س: اصلاً کار نداریم، اصلاً بما هو مولاً، یک سؤال؛ مگر احتمال ما احتمال استحاله با امکان وجود تکلیف ناسازگاری دارد؟ امکان وجود تکلیف با احتمال استحاله ناسازگاری دارد؟

ج: بله، چی؟

س: احتمال استحاله ما می‌دهیم. ما قطع به استحاله که نداریم؛ شبهه داریم. درست؟ پس امکان وجود تکلیف هست. ایشان می‌گویند نه، در جایی تمسک به اطلاق می‌توانیم بکنیم که امکان تکلیف باشد. می‌گویم امکان با احتمال استحاله وجود دارد هنوز.

ج: امکان چی؟

س: امکان؛ امکان تکلیف، امکان تکلیف با امکان

ج: شک در امکان داری دیگه

س: نه دیگه

ج: شک در امکان داری

س: آقا، امکان، امکان یعنی چی؟ امکان یعنی

ج: امکان یعنی امکان

س: یعنی امکان دارد مولا بخواهد امکان دارد مولا نخواهد. ما نمی‌توانیم ...

ج: شما امکان را احتمال داری معنا می‌کنی، بله شما

س: امکان ... این کافی است. اگر چیزی غیر از این می‌گوید شهید صدر، اصلاً حرفش را قبول نداریم

ج: نه، نه آقای عزیز! شما شک داری در

س: اگر چیزی غیر از این امکان شهید صدر می‌گوید اصلاً قبول نداریم. چه ... شهید صدر بگوید ما در جایی می‌توانیم، عقلاء تمسک به اطلاق می‌کنند که بدانیم صددرصد هست. اتفاقاً نه، همین که من در مقام اثبات شک می‌کنم که این آقا، بنابراین که دوتا اشکال قبل

را نگویم ها! نگویم حدالسواء است، نه، بگویم مولا می‌داند چه دارد می‌گوید. نگویم شبهه مصداقیّه متصل است، آن حرف‌ها را هم ننیم، بگویم نه، هیچ کدام اشکالات نیست؛ فقط این اشکال است که بگویم مولا می‌داند چه دارد می‌گوید، من شکّ می‌کنم مستحیل است یا نه و اطلاق هم منعقد شده، شکّ در مخصص متصل هم نیست. همین‌که امکان می‌دهم من مستحیل است یا نه، این احتمال استحاله با امکان منافاتی ندارد. امکان دارد تکلیف باشد. همین‌که امکان دارد تکلیف بشود منجز تکلیف مولاست.

ج: یعنی با این‌که شما حالا، با این‌که شما احتمال می‌دهی الان این افعال

س: احتمال می‌دهم

ج: بخواهد این‌جا، تحصیل حاصل است

س: بله، بله، بله، بله، بله، بله

ج: یا لاتشرب الخمر این‌جا تحصیل حاصل است و تحصیل حاصل محال است

س: بله، بله، ممکن هم که باشد. ممکن است تحصیل حاصل نباشد این‌جا دیگه، صحبت سر همین است. ممکن است این‌جا تحصیل حاصل باشد، ممکن است که تحصیل حاصل نباشد

س: حاج آقا، از بیان شما صرف نظر کنیم آن چیزی اضافه نمی‌کند...

س: همین‌که ممکن شد پس امکان وجود تکلیف هست. پس امکان وجود تکلیف که هست پس اطلاق پابرجاست، باید تمسک به اطلاق بکنیم. اطلاق منعقد شده، شکّ در تخصص آن داری، شکّ تخصص هم که پا نگرفته، شما

ج: یعنی حکم را احراز می‌کنید؟

س: جان؟

ج: حکم را احراز می‌کنید؟

س: اطلاقش را احراز می‌کنیم.

ج: نه،

س: اطلاق، اطلاق ...

ج: نه، نه، نه، نه، نه، حکم را احراز می‌کنید؟

س: حکم، وجودش را نه

ج: نمی‌کنید. تمام شد!

س: نمی‌کنیم.

ج: ایشان همین را دارد می‌گوید.

ج: آقا

ج: می‌گویند من حکم را احراز نمی‌کنم

س: نشد، نشد، این اشکالات معالشی

ج: وجود حکم را در این طرف احراز نمی‌کنم.

س: ممنونیم... پس به چه درد می‌خورد؟ آقا من

ج: نمی‌کنم دیگه، به چه درد می‌خورد؟ به درد این می‌خورد یا آن، برائت جاری می‌کنم...

س: آقا، «اکرم العالم» من یک سؤال از شما بپرسم. «اکرم العالم لا تکرّم الفاسق» شما وجود این که «اکرم العالم» برای زید وجود دارد را احراز می‌کنی؟

ج: بله

س: چه جوری؟

ج: به ظهور

س: بالاطلاق، به ظهور، درست است؟ می‌گویید

ج: آن‌جا چون امکان دارد. آن‌جا مشکلی من ندارم آن‌جا،

س: ... همان است. چه فرقی می‌کند

ج: بابا! امر به اکرام زید که مشکلی ندارد، محال نیست، تحصیل حاصل نیست، اما این‌جا فرض این است

س: نه، در مراد جدی، در مراد جدی من نمی‌دانم «اکرم العالم» ... یا نه

ج: آن‌جا بله، مراد

س: آن‌جا هم نمی‌دانم... هست یا نه

ج: آن‌هم برای خاطر این‌که، آن‌ها هم به خاطر اصالة التطابق بین مقام اثبات و ثبوت است و در جایی که استحاله نمی‌دانی، خوب حالا این فرمایش ایشان است. حالا تا دیگه چون خیلی دیر شده دیگه نمی‌توانیم. حالا ان شاء الله بقیه‌اش برای فردا.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين